

هنر موسیقی و خوانندگی

هنر چیست

از دیرباز هنروران زیادی در عرصه هنر ایران وجود داشته و نقش گذار بوده‌اند. و اینک نیز بزرگان زیادی در عرصه‌های گوناگون هنری فعالیت می‌نمایند. عرصه هنر در ایران همانند عرصه جهانی گستردگی تنوع و فراوانی اجتماعی زیادی داشته و شامل امور متفاوتی می‌باشد. نویسندگی، نقاشی، سینماگری، هنرپیشگی، تئاتر، شاعری، موسیقی، تندیس‌سازی، ورزشکاری و خوانندگی از جمله امور هنری شمرده می‌شوند. البته لازم به ذکر است که عرصه هنر محدودیتی نداشته و فراخی این عرصه به بسیاری از کنش‌های دیگر اجتماعی هم شامل می‌گردد. زیرا که بسیاری کنش‌ها و فعالیت‌های اجتماعی - مردمی که نقبی به هنر دارند. مدیریت، کارگری، کارمندی، تجارت، تولید، قضاوت و دیگر حوزه‌های عملی و شغلی گوناگون در سطح جامعه تماماً رویکردی به هنر نیز دارند. هنر همان توانمندی و قابلیت افراد در حوزه‌های عمل و نظر است که دستاوردهای آن در پیامدها و ثمرات بروز می‌یابد. بصورتی که نتایج برای هر فرد انسانی و هر حوزه عملکردی متفاوت بوده و نشانگر هنر هر فرد تلقی می‌شود. این نقش و اثرگذاری هنر، نشانی از نقش فرهنگی هنر است که به عنوان خرده فرهنگ اجتماعی در کلیه امور زیستی جامعه اثربخشی معینی را دارد.

هر شخص با وجود داشته‌های درونی و مهارت‌های فردی، دستاورد خاصی را نمایش می‌دهد. این مهارت و تخصص حرفه‌ای همان هنر است. اصولاً چون عرصه‌های عملکردی افراد اجتماع در همه حوزه‌ها وابسته به توانش و مهارت‌های تخصصی افراد است، لذا شیوه‌های عمل و برنامه‌های ترسیمی از طرف افراد، برداشتی از قابلیت‌ها و هنر آنان در زمینه عملکرد و فعالیت حرفه‌ای خویش است. یعنی هر فرد بنا بر توان و پتانسیل تخصصی شخصی خودش است که شایستگی و قابلیتش را بروز می‌دهد و در این راستا هویت شخصیتی خودش را بروز می‌دهد. هنر و هویت فردی در همه عرصه‌های رویکردی با مهارت و هنر درونی شخص منطبق بوده و توانمندی فرد را در این راه مشخص می‌گرداند. پس هنر عرصه‌ای گسترده داشته و شمولی محدود در چند حوزه خاص ندارد.

با مشخص شدن فراخی و گشادگی حوزه هنر، لاجرم در اینجا به همان حوزه‌های اختصاصی و محدود که ماهیت هنر محسوب می‌گردند، بسنده شده و در حیطه‌ای بسته شده فقط به چند مورد ویژه پرداخته می‌گردد. خوانندگی (خواننده، شعر، موزیک) و هنرپیشگی (بازیگری، کارگردانی، سینما و تئاتر) دو حوزه مهم و اساسی در بستر هنر و هنرمندی هستند. ایرانیان بر همه هنرمندان این دو عرصه ارج می‌نهند و زحمات ایشان را قدر می‌دانند. دو حوزه سینما و خوانندگی به همراه فوتبال جایگاه با اهمیتی در ایران زمین دارند و اخبار این حوزه‌ها بازتاب وسیعی در بین مردم و خواص دارند. شاید بشود گفت که هیچ حوزه کاری و شغلی در جامعه، این گستردگی خبر و محل توجه را ندارند. مردم به خوانندگان، هنرپیشگان و فوتبالیست‌ها التفات خاصی داشته و وضعیت آنان را در بستری وسیع و همه جانبه پیگیری و رصد می‌کنند. بر همین اساس است که مردم و

خصوصاً جوانان به فعالیت در این حوزه‌ها تمایل و علاقه وافری دارند. این تمایل و استقبال، بیشتر از دو جنبه تامین مایحتاج زندگی و کسب مال بیشتر و همچنین شهرت اجتماعی قابل تامل است. جوهری که به یقین در جهت دهی فرهنگ هنری و فرهنگ اجتماعی ما نقشی قاطع داشته اند.

اما چون خوانندگی و موسیقی موضوع هدف در این نوشته هستند. لذا در این نوشتار به صورت ویژه دو مقوله خوانندگی و موسیقی را دنبال می‌نماید. مقولاتی که به جد سبب محبوبیت و مقبولیت اجتماعی می‌گردند و نخبگی در این حوزه‌ها، بازخورهای متعددی را برای عاملین کار در این زمینه‌ها به همراه دارد. به واقع رفتارها، نوع پوشش، شیوه اخلاق و نظرات آنان به صورتی سریع و همه سویه در جامعه پخش و پذیرش می‌گردد. مدل‌ها و انواع پوشش، پیرایش مو، آرایش صورت، خودرو، مسکن، شیوه تفریح، اخلاق و رفتار ایشان بازتابی جدی در جامعه داشته و تقلید از آنان به سرعت در جامعه ترویج می‌یابد.

باوجود بازخورهای گسترده خوانندگی و کار موسیقیایی در جامعه باید گفت که اصولاً هنرهای خوانندگی و موسیقی اثراتی مثبت و سازنده در جامعه پراکنده می‌سازند. در اصل بر اثر نشر موسیقی در جامعه، لطافت، آرامش و هیجان روانی اتفاق می‌افتد و روان اجتماعی جامعه برانگیخته می‌گردد. سرگرمی و تامین اوقات فراغت، شادابی اجتماعی، آرامش روانی، رونق اقتصادی، اشتغال، کاهش بزه‌های اجتماعی و حتی فروکشی رفتارهای خشونت آمیز و استرس از اثرات کار موسیقی در جامعه بشمار می‌آیند. مونتسکیو موسیقی را حد واسط در بین فکر و عمل دانسته و اعتقاد دارد که موسیقی فساد نمی‌آورد و روح را پرورش می‌دهد (روح القوانین، ص ۱۴۱ و ۱۴۲).

البته همانطور که هر پدیده اجتماعی می‌تواند بازخورهای نامناسب و منفی نیز ایجاد نماید، موسیقی نیز از این گستره تخریب سازی خارج نیست. ولی چون مبحث فعلی ارتباطی به مضرات موسیقی ندارد، لذا از این موضوع عبور گردیده و به بحث اصلی پرداخته می‌گردد.

با وجود سرایت مولفه‌های بازتابی فوق در کنار هنر و هنرمندی، این موضوع اطمینان آور است که هنر و هنرمندان در تمامی حوزه‌های نظام اجتماعی، خصوصاً در بسترهای سیاست، اقتصاد، روان شناختی و روان سازی اجتماعی دخالت و تاثیر بسزایی دارند. اینکه گفته می‌شود در کلیه سطوح و بسترهای اجتماع موثرند، مبتنی بر نظریه نویسنده در مورد «زنجیروارگی پدیده های اجتماعی» است. و در آن تردیدی نیست که هنر بر جامعه و جامعه بر هنر اثرگذاری دارند. و مطمئناً این نقش و اثر هنر در جامعه، مورد تایید بیشتر اندیشمندان حوزه اجتماع و اجتماع شناسی می‌باشد. این نیز بدان جهت است که هنر و موسیقی پدیده‌هایی همجوار و ضروری با دیگر پدیده‌های اجتماعی هستند و نمی‌توان تفرق و جدایی بین پدیده‌های اجتماعی لحاظ نمود. این همگامی و هم جهتی بین نظام زیست بشری و نظام موسیقی اصلی بدیهی در نظام اجتماعی بوده و نمی‌توان آن را کتمان نموده یا نادیده گرفت.

علم جامعه‌شناسی موسیقی

موسیقی به عنوان هنری مانوس در طول و عرض زندگی اجتماعی، یک هویت الزامی در نظام زیست بشری شمرده می‌شود و باید موسیقی را به عنوان عنصر ضروری در شبکه اجتماعی پذیرفت و آن را با نظام و ماهیت زیست اجتماعی همراه نمود. بر این اساس است که در راستای نیاز ماهوی در زندگی بشریت، موسیقی در این دوران ماهیت علم بر خود گرفته و مفاهیم موسیقی در قالب علم «جامعه‌شناسی موسیقی یا موسیقی‌شناسی» به بسترهای علمی در جامعه راه پیدا کرده است. معرفت شناختی علم موسیقی دلالت بر این دارد که موسیقی ماهیتی اتفاقی در بستر زیست نداشته و انسان در ضرورتی از نیازمندی روانی و روحی بوده که به نواخت موسیقی در کلان تاریخ پرداخته است. لذا با پیچیدگی فلسفه زندگی شاهد هستیم که هنر موسیقی و خوانندگی نیز در مرور زمان به پیچیدگی گراییده. و علم موسیقی با فلسفه زندگی گره خورده است. طوری که فلسفه وجودی هنر و هویت‌های شناخت و رابطه آن با بسترهای جامعه و انسان، موضوعی همیشگی از زمان‌های قدیم بوده و اندیشمندان نظریات مختلفی را در این مورد مطرح کرده‌اند.

در زمینه فلسفه و چیستی هنر اولین مبانی تعریفی را به افلاطون منتسب می‌کنند. اما دیگر اندیشمندان مانند کانت و دکارت نیز مواضع گوناگونی در این باب دارند. بعد از افلاطون در هزاره‌های گذشته، دکارت واضح فلسفه جدیدی از هنر و رابطه آن با انسان گردید. همانطور که از دیدگاه افلاطون عقل منشا شناخت می‌باشد، مبانی چیستی هنر هم در چارچوب عقل قرار می‌گیرد. عقل مبانی شناخت شناسی هنر می‌باشد و درک هنر را موضوعی در مقوله عقل دانسته و شناخت هنر را همانند شناخت خوبی و عدالت و زیبایی منوط به درک عقلانی دانسته است. اما دکارت درک و تفهیم هنر و زیبایی را منوط به احساس دانسته و تبیین یقین و حقیقت را بر عهده عقل و قوای فاهمه می‌گذارد. از منظر دکارت هنر از خلاقیت ذهنی بشر برآمده است، بنابر این هنر امری درون ذهنی و نه امری عینی و مستقل از ذهن انسان می‌باشد. در این نوع اندیشه، انسان به عنوان سوژه (شیء متفکر و اندیشمند) در مقابل ایزه‌های مختلف قرار دارد. و ایزه‌ها محقق و وابسته به سوژه می‌باشند. ایزه‌ها ماهیت ندارند و در پیوند با سوژه به هویت وجودی می‌رسند. یعنی همه ایزه‌های عالم و وجود وابسته در «محوریت هستی» یعنی انسان قرار دارند. دکارت در کنار قوای تخیل، حافظه و حس، قوه فاهمه محض را عامل شناخت معقول می‌داند. یعنی با قوه فاهمه است که می‌توان به عناصر دریافتی از حواس، فرایندهای شناخت شناسی و هستی شناسی را تعبیر و تاویل نمود. بر اساس این دیدگاه، انسان فاعل در دو وجه عقلانی و احساس به کنکاش و شناخت در ایزه‌ها پرداخته و ماهیت شناسایی هنر و موسیقی را در فرایندهای احساسی طی می‌کند.

با توجه به مطالب فوق انسان در وضعیت ماهوی سوژه و تابنده همه ایزه‌ها، زاینده ایزه هنر است و هنر زاینده اندیشه و مهارت انسان است؛ و موسیقی همان مهارتی است که از دانش و تجربه انسان بدست آمده است. بنابراین می‌توان گفت که هنر و موسیقی خاستگاهی انسانی داشته و به جامعه سرایت می‌گردد. پس بسترهای معرفت شناختی و درک هنر و موسیقی در دو بُعد عقلانیت و احساس گره می‌خورند. هنر و موسیقی با حواس انسانی درک گردیده و در نظام تجربه و استدلال منطقی

کارکردهای ذهن، در قالب علم هويت می‌یابند. در این فرایند، هنر و موسیقی در بستر فراگردی از سازنده(فاعل شناسا) و بهره‌برنده(مفعول شناسا) پدیدار می‌گردند. مثلاً در حوزه موسیقی، یک فرد یا افرادی موسیقی، شعر و خوانندگی را خلق می‌کنند و به معرض دیدار یا شنیدار دیگران قرار می‌دهند. و در بستری دیگر فرد یا افرادی این هنر موسیقی و خوانندگی را درک و احساس می‌کنند. پس فرایندهای ساخت و دریافت هنر، در ابعاد احساسی است که ساخته و دریافت می‌گردند، ولی در حوزه عقلانیت است که به بسترهای بررسی و داوری سپارش می‌گردند. اینکه آیا این هنر چه کارکردی دارد؟ چه بازخوری دارد؟ در بستر مقایسه چگونه است؟ خوب است یا بد است؟ و پرسش‌های دیگر، همگی در فرایندهای کارکردی ذهنی مانند عقل، شعور و استدلال به منصفه تجزیه و تحلیل سپرده می‌گردند. پس هنر و موسیقی با احساس ادراک می‌گردند، ولی در فرایندهای کارکردی ذهن پرسش‌گر، مورد تجزیه و تحلیل چیستایی قرار می‌گیرند.

حال که هنر موسیقی با احساس آدمی درک و دریافت می‌گردد و در فرایندهای کارکردی ذهنی مورد مقایسه یا بررسی قرار می‌گیرد، پس هنر موسیقی در فراگردی تک بعدی وجود نمی‌یابد، بلکه در ابعاد احساس و منطق عقلانی نیز بروز وجودی می‌گردد. این حصول عقلانیتی برای تمیز و مقایسه هنر موسیقی، بازتابی در این اندیشه دارد که هنر و موسیقی فراگردهای بی‌هدف و تصادفی نیستند، بلکه فرایندهائی هستند که در قاعده‌های تجانس و تناسب، تحلیل و تبیین می‌گردند. همین ماهیت‌های نظری و عملی که به موسیقی هويت ویژه و اخص می‌دهند، همانا علم و هنر موسیقی قلمداد می‌شوند که در بسترهای دانش و علم موسیقی بازتاب می‌یابند.

مگر نه آنکه مطالعه و بررسی ذهن انسان از رابطه‌ها و تناسبات عناصر موجود در بسترهای «مورد نظر» و کشف و شناخت رابطه‌ها و تناسبات، همان علم است؟! پس نتیجه اینکه کنکاش، شناخت، کشف، تجربه و تبیین بستری با نام هنر موسیقی، خودش علمی است که با نام علم موسیقی معرفی می‌گردد.

و مطالعه این بروز موسیقی در بستر جامعه، همان شناخت و شناسایی هنر موسیقی و افراد دارنده هنر موسیقی در متن جامعه مجسوب می‌گردد. بر این مبنا و شناسی و تحلیل و تبیین بازتاب‌های هنر موسیقی در جامعه، مویده و آورنده علمی با نام جامعه شناختی موسیقی است. این علم بسترها و فرایندهای هنر، عناصر، رابطه‌ها، بازخورها، تناسبات و معادلات هنر موسیقی را در هويت جامعه و انسان اجتماعی مورد بررسی و مذاقه همه جانبه قرار می‌دهد.

به هر روی، هنر و موسیقی مربوط به امروز نیستند و از جامعه‌های بدوی تا تشکیلات تمدنی امروز، هنر و موسیقی بوده‌اند و این استقبال و اشتیاق از موسیقی در تاریخ ادامه خواهد یافت. و اگرچه هنر و موسیقی خواهند بود، ولی بنابر نظر هربرت اسپنسر^۱، پدیده‌های هنر و موسیقی سمت به پیچیدگی، نظم یافتگی و تنوع در ماهیت بیشتر خواهند یافت. موسیقی همانند دیگر پدیده‌های اجتماعی، در گذشته وضعیتی ساده داشت، اما چون هويتي ضروری و نیازی در جامعه انسانی داشته، لذا در

اندیشمند انگلیسی (۱۸۲۰-۱۹۰۳) HERBERT SPENCER - 1

نظام اجتماع انسانی روز به روز رشد کرده و همراه با رشد ارگانیک تمدن و تطور در نظام زیست، موسیقی هم به سمت پیچیده شدن و تطور راه پیدا کرده است. همراه با تکامل و پیچیدگی در نظام زیست، هنر و موسیقی هم پیچیده گردیدند و اجبارا لازم شده که نظام موسیقی، به تفکیک یافتگی برسد و تنوع در نواخت موسیقی اتفاق افتد. اما این پیچیدگی و تکامل در موسیقی منافاتی با نظام تطور در نظام زیست اجتماعی نداشته و نظام موسیقی و نظام زیست در یک فراگرد هارمونیک و همپارچه جریان داشته‌اند. و این نظام یکپارچه و همگرا، اگر در بسترهای ناسالم قرار گیرند، الزاما از رویکرد انسانی خارج شده و نقشی سلامت گرا در نظام انسان و اجتماع نخواهد داشت.

هنرورزان بنا بر کنشی که در جامعه دارند و نقشی که ایفا می‌کنند، قاعدتا موثر در جریان فرهنگی جامعه بوده و جریانات و فرایندهای مثبت و مردم خواهانه را جاری می‌نمایند. چه آنکه هنرور تراوشات هنری بی بدیل یا خوشایندی را در بسترهای نظر و عمل هویدا می‌کند و مردم به عنوان مخاطب هنرمند و هنر، هنر را پذیرفته یا رد می‌کنند. پس این اراده و خواستی مردم که بر هنر دارند و ارزیابی می‌نمایند، اصلی مهم و اساسی است. مقوله هنر و هنروری در مقوله زیبا ساختی و زیبا نگاری قرار گرفته و اثرات مهم و ارزشمندی در روان و جسم مردم و مخاطب برجا می‌گذارند. اگرچه اراده و خواست برخی از خواص بر جامعه ماهیت اجباری و فشار داشته و در نزد مردم خوش یمن تلقی نمی‌گردند، ولی هنر اصالتا ماهیت فشار و زور برای رسوخ به جامعه ندارد و در استقبال مردم است که رواج می‌یابد. یعنی مردم در ظرفیتی از خواستن است که هنر ارزنده را می‌پذیرند؛ و چون خودشان هنر را پذیرفته‌اند و اراده عمومی دخالت دارد، پس بطور قطع و یقین این هنر به عنوان یک خرده فرهنگ ضروری، والایی و سازندگی را به شبکه زیست وارد نموده و انسان و جامعه در رویکردی هدفمند و همگرا، به مطلوبیت و کارآمدی دست می‌یابند.

عموما بسترهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌توانند در فشار و زور فعال گردند و سیاست‌ها و عناصر سیاسی و مشابه آن بر خلاف خواست و نظر مردم برسازی گردند. اما قطعا و قاعدتا هنر والا چنین هویتی در بسترهای فرایندی اجتماع نداشته و مردم در اشتیاق مسلم است که هنر هنرمندان با ارزش را پذیرا می‌گردند. حتی هنرهای ناشایست و ناسالم نیز هوادارانی دارند و در بسترهای مردمی جریان می‌یابند. پس اصولا نخبگان هنری را می‌توان به عنوان آفرینندگان و مروجین فرهنگ هنری نقش گذار مثبت تلقی نمود. و یقین داشت که هنرمندان با دلگشایی و خواست میلی مردم پذیرا می‌شوند و محبوب دل مردم می‌گردند.

ولی دیگر نخبگان جامعه مانند سیاسیون و برخی عرصه‌های دیگر را نمی‌توان در فرایندهای صد در صدی مقبولیت و محبوبیت پذیرفت. و شاید برخی یا بسیاری از سیاسیون در بسترهای نفرت و انزجار به میان مردم حرکت یابند. اگرچه باز هم لازم به اشاره است که چون مردم شناخت گری مناسبی ندارند و بسترهای سلامت و ساخت را به خوبی درک نمی‌کنند. پس نمی‌توان گفت هر آنچه را مردم انجام می‌دهند یا می‌پذیرند، در حکم درستی و اصلاح قطعی نیست. اما همین مردم که خصائل

بالا را دارند، در فراگردهای استقبالی و اشتیاقی غیر ارادی که به سمت هنر دارند، خود به خود و در وضعیتی سیستماتیک به آرامش روح و روان رسیده و در سالم سازی همه جانبه به جامعه کمک می نمایند.

این حاصل جمع و برآیند از هنر، حداقل بازخورهای هنر در اجتماع و انسان اجتماعی هستند. و قاعدتا این نتایج به بار نمی آیند مگر با ترویج و حضور هنر در مظاهر زیست مردم. نتیجه آنکه هنر ارزنده است؛ پس کوشش کنیم تا این ارزندگی و لیاقت آنچنان در جامعه ترویج یابند که طراوت و سرزندگی حداکثری را به جامعه و فرهنگ زندگی رسوخ نمایند.

احمد علینقی / ۱۳۹۰/۱۰/۱۲